

رویکردهای نوین در این همانی شخصی

(مسأله شبیه‌سازی و نظریه‌های خلق مجدد و بقای ماده اصلی)

سید محمدعلی دیباجی^۱؛ محمد جواد دانیالی^{۲*}

۱. استادیار گروه فلسفه، دانشکده فقه و فلسفه، پردیس قم، دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۱۱/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۸۷/۱۲/۲۰)

چکیده

این همانی شخص دنیوی و اخروی دستاویزی برای رد امکان معاد قرار گرفته است. این مشکل در رویکردهای مختلف نفس شناسی مورد توجه است؛ بَدِم^۱ با طرح اشکالاتی از جمله "شبیه سازی" ادعا کرده، حتی در دوگانه انگاری، مسئله این همانی حل ناشدنی است. در یگانه انگاری—که رویکرد برخی متکلمان مسلمان و مسیحی و اکثر فلاسفه دین غربی است—این مشکل جدی تر است. این مقاله با رد اشتباه بَدِم، نشان می دهد در فرض دوگانه انگاری هیچ مشکلی در این همانی نفس نخواهد بود، در فرض یگانه انگاری یا برای اثبات این همانی بدن دنیوی و اخروی نیز هر چند دو راه حل "خلق مجدد" و "بقای ماده اصلی" توسط متفکرین غربی عرضه شده است، اما نظر متفکرین اسلامی که بر گرفته از روایات معصومین است، تبیین کامل تری هم از این همانی نفس و هم این همانی بدن دنیوی و اخروی ارائه می کند.

واژگان کلیدی

این همانی، معاد، بدن، بقای ماده اصلی، خلق مجدد.

مقدمه

معاد آموزه‌ای است که ادیان الهی آن را، ترویج کرده و افکار همه آدمیان را به خود مشغول می‌کند. جاودانگی از آرزوهای انسان است، اما چگونگی آن از مسایل بسیار پیچیده و بحث برانگیز بوده است.

در فلسفه دین معاصر، مباحث مربوط به معاد از نو مورد واکاوی قرار گرفته است، عده‌ای از متفکران با ادله عقلی، تحقق معاد را اثبات می‌کنند و عده‌ای این دلایل را در حد احتمال وقوع آن جهان کارساز می‌دانند. در این میان عده‌ای با ارایه مستندات سعی کرده‌اند، وقوع چنین حیاتی را تا حد ممکن بعید جلوه دهند. در اینجا یکی از مباحثی که پرداختن به آن جنبه فلسفی دارد، مسأله این همانی است؛ این بحث در بین متفکران متقدم نیز تحت عنوان‌های: اعاده معدوم، ملاک تشخیص انسان و اشکال آکل و ماکول، مطرح بوده و در دوره معاصر با رویکردی جدید به آن پرداخته شده است. نظریه خلق مجدد و بقای ماده اصلی دو راه حل است که برای رفع این مشکل ارایه شده است. این دو نظریه در بین متفکران مسلمان همچون خواجه نصیر، ملاصدرا و برخی از عرفا نیز مطرح بوده و طرح مجدد آنها توسط فیلسوفان دین معاصر همچون جان هیک^۱ و ون اینواگن^۲ نشان از توانمندی و هم نیازمندی آنها به تفسیری نوین دارد.

در این مقاله مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های جان هیک و اینواگن با دیدگاه‌های ملاصدرا و خواجه نصیر (و دیگر متفکران مسلمان) نه به به معنی تطبیق کامل آنها، بلکه برای ایجاد روزنه‌هایی برای بازخوانی این دیدگاه‌هاست، هم چنین نباید تفسیر فلسفی از این دیدگاه‌ها را راهی برای حل مسایل اعتقادی قلمداد کرد، زیرا قلمرو اعتقادات - به ویژه اعتقاد به معاد که از اصول همه ادیان الهی است - نیازی به تفسیر فلسفی ندارد، بلکه یک فلسفه‌ورزی درباره آنها برای روشنی بخشی به مفهوم و معنای آنها و نزدیک شدن به پارادایم در دین شناسی معاصر است.

1. John Hick
2. Van Inwagen

بیان مسأله

مشکل این همانی در دنیا به دلیل پیوستگی بدن بین شخص امروز و فردا جدی به نظر نمی‌آید. اما بعد از مرگ که بدن از بین می‌رود و بعد از یک فاصله زمانی دوباره زنده خواهد شد، مسأله اتصال به وجود می‌آید. باید دید بر اساس چه معیاری می‌توان ادعا کرد، انسانی که بعد از متلاشی شدن دوباره شکل می‌گیرد، همان انسان قبلی است. امروزه با پیشرفت علم و طرح مسأله شبیه‌سازی انسان، سؤالات به صورت جدی‌تری ذهن متفکران را به خود مشغول کرده است؛ سؤالاتی از این قبیل: چه چیزی باعث می‌شود که فرد مرده را با فرد رستخیزشده، یکی بدانیم؟ آیا فرد رستخیزشده، نمونه‌ای شبیه‌سازی شده از فرد اول است؟ آیا اساساً امکان یکی بودن این دو شخص وجود دارد؟

دو گرایش متفاوت انسان‌شناسی - یعنی دوگانه‌انگاری و یگانه‌انگاری - در مسأله معاد، وضعیتی متفاوت دارند. دوگانه‌انگاران که قایل به ترکیب نفس و بدن - یا ذهن و بدن - در مورد انسانند، به بقای نفس پس از بدن قایلند و همین نکته حل مسأله این همانی را برای آنها آسان کرده است. یگانه‌انگاران که تمام شئون انسان را ناشی از جسم و بدن او می‌دانند، برای این همانی انسان در معاد مشکل جدی‌تری دارند. همین مطلب باعث شده که فیلسوفان دین مدافع معاد، به مسأله این همانی بدن پردازند و راه‌هایی برای توجیه آن بیابند. علاوه بر این، این همانی بدن، برای دوگانه‌انگاران که معتقد به رستخیز بدن دنیایی هستند، نیز مهم است. آنها نیز باید راه حلی ارایه کنند که نشان دهند، عین بدن دنیایی می‌تواند در آخرت محشور شود. ابتدا به این همانی در فرض دوگانه‌انگاری می‌پردازیم:

این همانی در فرض دوگانه‌انگاری

به نظر می‌رسد، دوگانه‌انگاری مشکلی با این همانی نفس، بعد از مرگ نداشته باشد، چون نفس طبق تعریف دوگانه‌انگاران موجودی مستقل از بدن است. اما با این حال، بحث‌هایی در فرض دوگانه‌انگاری نیز مطرح است.

امکان این همانی

جان پری^۱ که کتابی در این موضوع با عنوان گفتگویی در این همانی شخص و جاودانگی^۲ دارد، از غیر قابل تشخیص بودن نفس‌ها استفاده کرده و این همانی را تنها در مورد بدن‌ها قابل بحث می‌داند. او می‌گوید:

وقتی ما درباره این همانی اشخاص قضاوت می‌کنیم، درباره این همانی نفس‌ها قضاوت نمی‌کنیم؛ به این دلیل که نفس‌ها آن طور که گفته می‌شود غیر محسوس هستند. و به این دلیل این همانی شخص نمی‌تواند ترکیبی از این همانی نفس [و بدن] او باشد. دایره توانایی ما در این همانی، بدن شخص است. در حالی که بدن شخص مرده در قبر تلاشی شده و نمی‌تواند مبنای این همانی شخصی شود که بقای غیر جسمانی‌اش مفروض شده است (هسکر، ۲۰۰۵، ص ۳).

این گفته پری که تنها معیار ما برای تشخیص این همانی یک شخص، بدن اوست تا حدی درست است. برای ما به عنوان یک شخص خارجی، تشخیص این همانی شخص دیگر، تنها به وسیله بدن او صورت می‌گیرد. اما قبول این مطلب دلیلی بر این نیست که حقیقت یک شخص، چیزی غیر از آنچه ما از بدن او تشخیص می‌دهیم، نمی‌باشد. به عبارت دیگر، مقام اثبات و ثبوت در بحث این همانی باید متمایز شوند. در مقام ثبوت از این مسأله بحث می‌شود که حقیقتاً چه معیار و ملاکی باعث می‌شود که شخص یا شیء امروز همان شخص یا شیء دیروز باشد، از این مسأله به بحث متافیزیکی این همانی شخصی نیز تعبیر شده است. اما در مقام اثبات، بحث بر سر این مسأله است که ما چگونه درک می‌کنیم که شخص یا شیء امروز همان شخص یا شیء دیروز است. به تعبیر دیگر، در این مقام بحث معرفت‌شناختی این همانی مورد نظر است (حسینی و نوغانی، ۱۳۸۷، ص ۲۴). بنابراین در بحث ما که امکان تحقق این همانی شخص دنیایی با شخص آخرتی است، احتمال وجود چنین جوهری (نفس) هر چند از نظر اثباتی تأثیری نداشته باشد، در جهت ثبوتی مشکل‌گشا است.

1. John perry

2. A Dialogue on Personal Identity and Immortality

این همانی و اشکال‌های بدم

لیندا بدم^۱ که به همراه همسر خود پل بدم^۲ در زمینه حیات پس از مرگ آثار متعددی از جمله کتاب مرگ و جاودانگی^۳ را نوشته‌اند، سعی کرده با استفاده از علوم جدید، امکان رستاخیز را زیر سؤال ببرد. او بعد از وارد کردن اشکال‌هایی به امکان معاد، در نهایت، به مسأله این همانی می‌پردازد و ادعا می‌کند که دوگانه‌انگاری نیز حل‌کننده مشکل این همانی نیست. بدم معتقد است، حتی اگر مثل دکارت بگوییم، شخصیت اصلی من با ذهن من، یعنی موضوع تجربه آگاه من متحد است، باز اعتقاد به رستاخیز از اشکال این همانی رها نمی‌شود. او می‌گوید:

"موضوع تجربه آگاه من به عنوان یک اصل پیوستگی که در هر تغییری دوام یک شخص را تضمین می‌کند، قانع‌کننده نیست... یک مشکل بزرگ درباره آگاهی از خود، ناپیوستگی و ناپایداریش است. جریان آگاهی من یک جریان همیشه ثابت یا حتی همیشه حاضر (ولی متغیر) نیست. برای من در یک خواب بدون رویا یا حتی در هر حالتی که هوشیار نیستم، خود آگاهی وجود ندارد، در حالی که وقتی ذهن آگاه من موقتا (به صورتی که گفته شد) از کار بازایستد من هنوز زنده‌ام. دیگر اینکه ما به این مسأله باید توجه کنیم که این آگاهی از خود همیشه در حال تغییر است. حالت درونی امروز من خیلی متفاوت با موجودی است که من در خردسالی بودم و اگر تا وقتی که پیرزن شوم، زنده باشم، بدون شک موضوع تجربه آگاه من با نگاهی مرکب از یک خوشی غریب و یک دل‌تنگی نسبت به آن شخص چهل سال پیش، به گذشته خواهد نگرست" (بدم، ۱۹۹۶، صص ۴۹۷-۴۹۹).

او در ادامه با طرح مسأله شبیه‌سازی این مثال را می‌زند: اگر از شخصی مثل جان ۱ شخصی به اسم جان ۲ دقیقاً منطبق با او شبیه‌سازی شود و هر آنچه از خاطرات و علوم در ذهن جان ۱ وجود دارد، به ذهن جان ۲ نیز منتقل شود. اکنون جان ۱ و جان ۲ به طور ظاهری شبیه هم هستند، آنگونه که نه آنها و نه ما بدون پیگیری پیشینه هر کدام نمی‌توانیم بگوییم کدام جان ۱ و کدام جان ۲ است. بدم از این مثال نتیجه می‌گیرد که:

"موضوع تجربه آگاه من برای تضمین اینکه من همان شخصی هستم که مرده است، کافی نیست. به این دلیل که مثال شبیه‌سازی نشان داد که هم جان ۱ و هم جان ۲ ممکن است، به

1. Linda Badham
2. paul badham
3. Death and immortality

طور یکسان باور داشته باشند که واقعا همان شخص جان ۱ هستند، در حالی که هر دو فقط به تجربه شخصی شان از خود به عنوان جان ۱ تکیه کرده‌اند. فقط وقتی مسیر اتصال فیزیکی را پیگیری کنند می‌توانند بدانند که آیا حقیقتا جان ۱ بوده‌اند یا نه" (همان).

بدم با طرح این اشکال در حقیقت بیان داشته که تجربه جان ۱ و جان ۲ درباره شخص خود دقیقا مساوی با یکدیگر است، اما آنها یک شخص نیستند. بنابراین موضوع تجربه آگاه ما نمی‌تواند ملاک تشخیص یکسانی در فرد باشد. بنابراین در صورتی که هیچ چیز برای برقراری اتصال بین شخص مرده و رستاخیز شده وجود نداشته باشد، چگونه این رستاخیز معقول خواهد بود؟

در واقع، بدم نفس را به عنوان موضوع تجربه آگاه فرض نموده است و دیدگاه خود را درباره اینکه چنین نفسی ملاک این همانی باشد، اینگونه مطرح کرده است:

۱. موضوع تجربه آگاه پیوستگی دائمی ندارد.

۲. موضوع تجربه آگاه در حال تغییر است.

۳. چون موضوع تجربه آگاه قابلیت وجود یکسان در دو شخص را دارد، بنابراین نمی‌تواند ملاک خوبی برای این همانی شخص باشد.

بررسی دیدگاه بدم

بدم به یک نکته مهم در تعریف خود توجه نکرده است و آن موضوع^۱ یا فاعل است. دکارت نیز در تعریف خود از نفس یا ذهن آن را جوهر متفکر محض می‌داند (برنارد^۲، ۱۹۷۲، ص ۳۵۳؛ ژیلسون، ۱۳۷۳، ص ۱۵۷). با توجه به معنای موضوع یا جوهری که محل حصول تجربه آگاه است، اشکالاتی که بدم وارد کرده، برطرف می‌گردد. اکنون به هر سه مورد جداگانه می‌پردازیم:

۱. گسستی که در خواب یا هر حالت غیر هوشیاری دیگری اتفاق می‌افتد، در آگاهی و تجربه این موضوع است، نه در اصل این موضوع. در حقیقت ممکن است، وجود موضوع با مشکلی روبرو نشده باشد. باید توجه داشت، در این بحث تنها به امکان وجود چنین پیوستگی و ثباتی می‌پردازیم، بنابراین امکان پیوستگی چنین موضوع ثابتی حتی در هنگام خواب هم وجود دارد و همین مقلدار برای رد استدلال بدم کافی است.

1. Subject
2 Bernard

۲. این امکان وجود دارد که اصل موضوع، ثابت باشد، اما نوع آگاهی، حالت تجربه‌گری و قدرت فهم موضوع متفاوت با قبل باشد. مسلماً دنیایی که بدم جوان تجربه می‌کند، با دنیایی که بدم پیر می‌بیند، متفاوت است. بدم پیر علاوه بر تغییر توانایی‌هایش اکنون جوانی خود را نیز به عنوان خاطره در ذهن خود دارد. اما محل حصول این فهم و درک از جوانی تا به حال تغییری نکرده است.

۳. حل مشکل سوم نیز با توضیحات بالا روشن می‌شود. اینکه دو موضوع در موقعیت یکسانی از تجربه و آگاهی قرار بگیرند، کاملاً قابل فرض است. مثال شبیه‌سازی نشان می‌دهد که ممکن است، علم به جایی برسد که علاوه بر اینکه بدن دو نفس، دقیقاً هم مدل و با ژنتیک یکسان هستند، اخلاقیات، تمایلات و دانسته‌های دو نفس هم دقیقاً یکی باشد، اما چون فرض یک موضوع برای این دو نفس ممکن نیست، بنابراین پیشرفت علم در امکان وجود موضوع آگاه و تجربه‌کننده در هر شخص، هیچ خللی ایجاد نمی‌کند و از این جهت معاد دچار اشکالی نخواهد شد.

این مطلب با فرض تعریف بدم از نفس به عنوان موضوع تجربه آگاه بود، اما از آنجا که در بحث معاد، مسأله پاداش و جزا یا به عبارت دیگر، نتیجه اعمال مهم‌تر است، بنابراین مناسب‌تر این است که توضیح ما از نفس طبق روش بدم، "موضوع مختار آگاه" باشد. یعنی موجودی آگاه که خود خواسته‌هایی دارد و انتخاب‌هایی انجام می‌دهد و این انتخاب‌ها منسوب به او باقی می‌ماند. این توضیح از نفس به طور مناسب‌تری ماهیت نفس را در مواجهه با رستاخیز بیان می‌کند. به علاوه، اشکال بدم در مثال شبیه‌سازی که ادعا کرد با دانسته‌های کاملاً یکسان، دو نفر دقیقاً یکی خواهند بود، به راحتی پاسخ داده می‌شود. چون با وجود تجربه‌ها و آگاهی‌های یکسان، انتخاب‌کننده‌ها متفاوت‌اند و این جا است که تفاوت واقعی دو نفس بیش‌تر روشن می‌شود. به عبارت دیگر، تصور دو شخص با آگاهی‌های یکسان ممکن است و با مجزا بودن شخصیت این دو، منافاتی ندارد.

بنابراین آشکار شد که با فرض دوگانه‌انگاری هیچ مشکلی در زمینه امکان معاد از نظر این همانی شخص باقی نمی‌ماند. به تعبیر هسکر^۱ از فیلسوفان دین معاصر: "وقتی ما سؤال این همانی را با فشاری بر نفوس جاودان مطرح می‌کنیم نتیجه‌ای که می‌گیریم، اینست که هیچ مشکلی برای حل شدن باقی نمی‌ماند" (هسکر، ۲۰۰۵، ص ۳).

این همانی در فرض فیزیکیالیسم

اکنون به بحث این همانی با توجه به فیزیکیالیسم می‌پردازیم. در فرض اصالت جسمانیت یا فیزیکیالیسم که آدمی را متشکل از دو عنصر نفس و بدن یا ذهن و بدن ندانسته و ذهن را صرفاً خاصیتی از بدن فرض می‌کند، مشکل این همانی جدی است. باید دید که آیا نفس یا به عبارت جدید؛ ذهن، که به نظر فیزیکیالیست‌ها ناشی از اثرات ماده است، بعد از نابودی بدن می‌تواند به عنوان همان شخص قبلی دوباره زنده شود؟ هسکر می‌گوید:

"در فرض‌های دوگانه‌انگارانه، این همانی شخصی، با دستاویز قرار دادن روح در فاصله بین مرگ و رستاخیز حفظ می‌شود، اما برای مادی‌گرایی چیزی که شکاف زمانی و مکانی بین بدنی که متلاشی شده و بدن رستاخیزشده را برقرار کند، وجود ندارد. بنابراین چطور شخص رستاخیزشده می‌تواند با شخصی که مرده بوده متحد باشد" (هسکر، ۲۰۰۵، ص ۵).

در اینجا دو راه حل کلی مسأله این همانی را که در فلسفه و کلام قدیم طرح شده و با روایت‌های جدید مورد توجه برخی فیلسوفان دین معاصر هم قرار گرفته است، مطرح می‌کنیم. این راه حل‌ها در فرض دوگانه‌انگاری مورد نظر بوده است، اما مهم این است که آیا می‌توان با فرض اصالت جسم هم از آنها سخن گفت؟

نظریه خلق مجدد و مسأله این همانی

جان هیک در آثار خود امکان معاد را با فرض اینکه بدن یک واحد روان-جسمانی^۱ است بررسی کرده است. او سعی دارد تا با ارایه تصویری از رستاخیز، امکان دوباره زنده شدن انسان‌ها را با این فرض ثابت کند. هیک برای موجه نشان دادن رستاخیز با تصور اصالت جسم، تصویر خود را با عنوان نظریه خلق مجدد^۲ به این صورت ارایه می‌کند:

شخصی در لندن به طور ناگهانی ناپدید می‌شود و شخصی دقیقاً با همان خصوصیات در نیویورک به طور ناگهانی ظاهر می‌شود. چون این شخص تمام خصوصیات ذهنی و جسمی او را دارا است، از هر فرض دیگری موجه‌تر به نظر می‌رسد که این شخص را همان شخص ناپدید شده بدانیم (هیک، ۱۹۹۶، ص ۴۵۴؛ همان، ۱۳۷۰، ص ۳۰۱؛ هسکر، ۲۰۰۵، ص ۳).

1. Psychophysical unity
2. The Replica theory

او معتقد است، این فرض می‌تواند نمونه‌ای برای رستاخیز باشد و به همین دلیل بهترین توجیه برای فرد رستاخیز شده، اینست که او را همان شخص مرده شده بدانیم. هیک با ارایه این مثال سعی کرده است، نشان دهد که در رستاخیز نیز اگر شخصی با همین خصوصیات مادی و روانی که در دنیا داشت، خلق شد، چون این فرض که این دو موجود را یکی بدانیم از هر فرض دیگر موجه‌تر است، بنابراین وقوع رستاخیز امکان خواهد داشت.

اشکالی که در این فرض پیش می‌آید، اینست که از آنجا که خدا قادر بر X1 کاملاً مشابه با X است، باید بتواند X2 و X3 کاملاً مشابه با X را هم خلق کند و همانطور که X1 عین X است، Xهای دیگر هم همان معیار را دارند. اما منطقاً فقط یک موجود می‌تواند دقیقاً همان X باشد. چون در این صورت X2 و X3 هر دو یک شخص به نام X هستند، بنابراین هر دو یکی هستند و این محال است. هیک به این اشکال توجه کرده (هیک، ۱۹۹۶، ص ۴۵۹) و اینطور پاسخ می‌دهد:

"عدم امکان منطقی وجود دو شخص رستاخیز شده از X دلیلی بر عدم امکان وجود یک شخص رستاخیز شده از X نمی‌باشد... به عبارت دیگر، در جهانی که ما در آن هستیم، تناقض وجود ندارد، پس اگر ما در جهانی هستیم که یک فرد می‌تواند بمیرد و در جای دیگری دوباره خلق شود، بنابراین ما در جهانی نیستیم که در آن فردی بتواند بمیرد و چندین فرد از او در جای دیگری خلق مجدد شوند. [زیرا اینکه X2 و X3 عیناً همان X باشند، محال و متناقض است.] اما این واقعیت دلیل بر این نیست که ما نمی‌توانیم در جهان اولی [که در آن تناقض محال است] باشیم..." (همان، ص ۴۶۱).

در بررسی نظریه هیک به چند نکته باید اشاره کرد:

۱. تعریف مشخصی از نظریه واحد روان فیزیکی ارایه نشده است. توضیح وی از این نظریه به این صورت است که این واحد غیر قابل تجزیه است و تنها خودی که ما از آن خود شناخت پیدا می‌کنیم، خود تجربی است، همان که راه می‌رود، صحبت می‌کند، فعالیت می‌کند، می‌خوابد و ممکن است، حدود ۶۰ تا ۸۰ سال زندگی کند و سپس بمیرد. او می‌گوید: اعمال و خصوصیات ذهنی به حالات رفتار و خصوصیات رفتاری همین خود تجربی تحلیل می‌شوند. وجود بشری به صورت سیستمی که قادر بر فعالیت به روش پیشرفته‌ای است، توصیف می‌شود که ما آن را به عنوان با هوش، حساس، خشمگین شونده، خوشحال شونده، محاسبه‌گر و شبیه اینها وصف می‌کنیم (همان، ص ۴۵۲).

هیک در کتاب فلسفه دین خود نظریه خلق مجدد شخص روانی فیزیکی را از قول پاول مقدس مطرح کرده و تصویر بالا را برای رفع مشکل این همانی در این نظریه به کار برده است (همان، ۱۹۹۰، ص ۱۲۳). به نظر می‌رسد، آنچه برایان گرت^۱، نویسنده کتاب این همانی شخصی و خود آگاهی^۲ به اسم معیار ترکیبی پیوستگی روان - فیزیک^۳ برای این همانی نفس معرفی کرده، همان واحد روان - فیزیکی هیک باشد. او در توضیح این نظریه می‌گوید: نه پیوستگی مغز به تنهایی جوابگوی لوازم این همانی است، نه پیوستگی روان. بلکه باید این دو پیوستگی با هم لحاظ شود تا معنای مناسبی از این همانی شخص به دست آید (گرت، ۲۰۰۵، ص ۷۸۴). سیدنی شومیکر^۴ استاد دانشگاه کرنل آمریکا که در زمینه این همانی انسان کتاب‌های مختلفی دارد، در کتاب خود به اسم این همانی، علت و ذهن^۵ می‌گوید این همانی روانی فیزیکی^۶ به این معنا است که این نظریه حالات ذهنی همان حالات فیزیولوژیکی بدن است (شومیکر، ۲۰۰۳، ص ۲۸۰) و در جای دیگر، نیز گفته است: این نظریه بر آن است که حالات و رخدادهای ذهنی، متحد با حالات و رخدادهای عصبی هستند... (شومیکر، ۱۹۹۹، ص ۷۰۷). اما آنچه در نظریه هیک مهم و تعیین کننده است و به نظر می‌رسد، هیک نیز در صدد اثبات آن است، اینست که اگر فرض کنیم، حقیقت انسان به جسم بستگی داشته و روان او در اثر فیزیک بدنش به وجود آمده است، باز هم امکان رستاخیز بعد از نابود شدن بدن فرض معقولی است. او نظریه خود را خلق مجدد انسان می‌نامد (هیک، ۱۹۹۰، ص ۱۲۳).

۲. با توجه به آنچه گفته شد، مطلب اصلی که در نظریه هیک مشخص نشده اینست که آیا ملاک پیوستگی و این همانی، مواد موجود در بدن شخص است یا مدل و الگویی که ساخت مواد بدن شخص طبق آنها طرح ریزی شده است؟ در هر دو صورت، نیازمند تئوری مکمل خواهیم بود. در فرض اول که ماده تشکیل دهنده شخص، عامل اصلی تداوم باشد، مسأله اشتراک مواد در انسان‌های مختلف مطرح است که از زمان آگوستین به عنوان شبهه آکل و ماکول معروف بوده و تا به حال در دیدگاه فلاسفه مسلمان و متکلمان جواب‌هایی به آن داده شده است. در این باره در بخش‌های بعدی توضیح خواهیم داد. اما در فرض دوم که چینش

-
1. Brian Garrett
 2. Personal Identity and Self-consciousness
 3. Mixed criteria, psychological continuity and physical continuity
 4. Sydney shoemaker
 5. Identity, cause and mind
 6. psychological Identity

مواد، تشکیل دهنده واحد روانی - فیزیکی باشد، مشکل قابلیت خلق اشخاص متعدد از یک شخص پیش می‌آید. یعنی همان مشکلی که هیک خود به آن اشاره کرد. به هر حال هیک در نظر خود باید عامل پیونددهنده انسان دنیوی و اخروی را که محل اصلی مورد بحث است، تبیین کند.

۳. علاوه بر اینکه خلق چند نفر از یک نفر، ناممکن است، نشان از عدم اتحاد اولین شخص خلق شده با شخص از بین رفته نیز دارد. به عبارت دیگر، از آنجا که در مثال هیک قابلیت تعدد وجود دارد می‌توان نتیجه گرفت که همان شخصی که بعد از نابودی شخص اصلی با خصوصیات جسمی و روانی او خلق مجدد می‌شود نیز با شخص اصلی این همانی ندارد و به عبارت دیگر، احتمال خلق چند نمونه دیگر، این همانی همه آنها - حتی اولین نمونه خلق شده - را با فرد اول دچار اشکال می‌کند. این نکات نظریه هیک را در اثبات خلق مجدد به چالش می‌کشد و در بحث این همانی توضیح بیش‌تری می‌طلبد.

نظریه بقای ماده اصلی

ون اینواگن^۱ که خود مسیحی معتقد به معاد است، برای نشان دادن امکان رستاخیز در فرض مادی‌گرایی نظریه‌ای ارائه کرده است. او می‌گوید، ممکن است، خدا در زمانی که فردی می‌میرد، بدن او یا قسمتی از آن را - مثلاً مغز او و اعصاب مرکزی یا حتی قسمتی از آنها را - برای محافظت ببرد (اینکه چگونه این کار ممکن است و در کجا از آنها محافظت می‌شود، بیان نشده است) و به جای آن چیزی شبیه آن را قرار می‌دهد. یعنی آنچه در قبر می‌پوسد یا در آتش می‌سوزد، چیزی است، شبیه ماده اصلی بدن او نه خود بدن او (هسکر، ۲۰۰۵، ص ۸). بنابراین نظر آنچه باعث اتصال شخص مرده با شخص رستاخیز شده می‌شود، ماده اصلی تشکیل دهنده اوست. هر چند این نظر می‌تواند بعضی مشکلات این همانی را در فرض اصالت جسم حل کند، اما درباره آن نکاتی مطرح است که ضمن پرداختن به نظریه برخی متکلمان مسلمان که تا اندازه‌ای به آن شباهت دارد، بدان‌ها خواهیم پرداخت.

1. Van Inwagen

این همانی بدن نزد متفکران اسلامی

از آنجا که بحث معاد و رویکرد فلسفی به آن نزد متفکران مسلمان (حکیمان و متکلمان) بسیار گسترده است، ما در اینجا صرفاً به دو دیدگاه مهمی که تا اندازه‌ای قابل مقایسه با دیدگاه‌های ذکر شده‌اند، می‌پردازیم و این همانی بدن را از منظر بعضی متفکران مسلمان بررسی می‌نماییم. با این توجه که بازخوانی هر دو دیدگاه می‌تواند نکات جدیدی را در آنها روشن سازد.

ملاصدرا و این همانی بدن

ملاصدرا به جسمانی و روحانی بودن معاد معتقد است. او در کتاب مبدا و معاد خود می‌گوید: حق اینست که همان بدن مشخصی که می‌میرد، در معاد رستاخیز می‌شود، نه چیزی شبیه آن به طوری که وقتی کسی آن را ببیند می‌گوید، این همان فلانی است که در دنیا بود. به نظر او، اعتقاد به رستاخیز چیزی شبیه این بدن نیز مستلزم انکار بسیاری از نصوص قرآنی است و در حقیقت انکار معاد است (شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۶۲۵؛ همان، ۱۳۸۲، ص ۳۲۰). سید جلال آشتیانی در این باره می‌گوید: صدرالمآلهین قایل است که بدن محشور در روز قیامت عین همین بدن دنیوی است، نه غیر این بدن؛ ولی با تبدلات و انتقالاتی که مناسب با آخرت است (آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۸۲). خود ملاصدرا در شواهدالربوبیه نظر خود را درباره تشخیص بدن اینگونه روشن می‌سازد:

آنچه هنگام معاد رستاخیز می‌شود، همین شخص به عینه است، چه از نظر بدن و چه از نظر نفس و تبدیل خصوصیات مقداری و وضعی و خصوصیات دیگر [بدن] مشکلی در بقای این همانی بدن ایجاد نمی‌کند چون تشخیص هر بدنی با بقای نفس موجود در بدن به همراه مقداری از ماده حاصل می‌شود، هر چند خصوصیات ماده تغییر کند (شیرازی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۶).

در حقیقت ملاصدرا تشخیص بدن را به نفسی که همراه آن است، می‌داند، نه به خود موادی که در آن به کار رفته است و نه به مدل و طرز چینش مواد بدن در کنار هم. او به شبهه آکل و ماکول چنین پاسخ می‌دهد: برای اینکه بدن زید محشور شود، لازم نیست، جسمی که مثلاً توسط حیوان یا انسانی خورده شده، روز قیامت محشور شود، بلکه آنچه محشور می‌شود، هر جسمی که داشته باشد، بعد از اینکه شخصیتش به واسطه اینکه بدن زید است حفظ می‌شود، منحصرآ بدن زید است، هر چند همه اجزایش تبدیل شوند، البته نه از آن جهت که آنها همان اجزاء بدن زید هستند. ملاصدرا نفس را همیشه همراه بدن می‌داند و بنابراین گویی به سه نوع

بدن قابل است؛ بدن جسمانی، بدن مثالی، و بدن اخروی. او هم چنین بدن مرتبط با نفس را نه بدن جسمانی، بلکه بدنی می‌داند که حاصل از آمزجه بدن محسوس است و در جایی از آثار خود گفته است که سازنده بدن است و مرادش همین بدن لطیف است. اما اگر به اصول فلسفه او توجه کنیم، بدن مثالی و بدن اخروی ادامه همین بدن دنیوی هستند و اگر او از خلق مجدد بدن سخن گفته، مرادش تبدلانی است که بر اثر حرکت جوهری بدن تا زمان معاد رخ می‌دهد. دیدگاه خلق مجدد جان هیک از این نظر که از بدن دیگری مشابه بدن دنیوی سخن می‌گوید که لزوماً در همه اجزاء و جزئیات یکسان نیستند، با نظریه ملاصدرا قابل مقایسه است.

ملاهادی سبزواری (سبزواری، ۱۳۶۱، ص ۳۳۲) و سید جلال‌الدین آشتیانی (حکیمی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱) نیز مطابق با نظر ملاصدرا معتقدند که تشخیص انسان به نفس اوست و ماده دنیایی او تأثیری در تشخیص یا این همانی او ندارد و بر همین اساس، این همانی بدن دنیایی و آخرتی را جواب می‌دهند. بنابراین در نظر این متفکران شبهه آکل و ماکول خدشه‌ای بر معاد جسمانی نیست و این همانی بدن را زیر سؤال نمی‌برد.

معاد عنصری

بسیاری از متفکران مسلمان مانند علامه رفیعی قزوینی (حکیمی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱)، شهید مطهری (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۷۹۲) و استاد سبحانی (سبحانی، ۱۴۲۴، ص ۱۷۱)، روش ملاصدرا در بیان معاد جسمانی را نپذیرفته‌اند. استاد سبحانی معتقد است، آنچه در قرآن و روایات معصومان آمده، معاد عنصری است (همان). معادی که عین مواد موجود در بدن، در انسان رستاخیز شده نیز حضور دارند.

در اینجا همان مسأله‌ای که فیزیکالیست‌های غربی با آن مواجه بودند، پیش می‌آید؛ چه معیاری وجود دارد که بدن آخرتی را همان بدن دنیایی بدانیم؟

علامه حلی در توضیح عبارت خواجه نصیر در بحث معاد تجریدالاعتقاد، اینگونه این مشکل را حل می‌کند: ما می‌گوییم آنچه در معاد واجب است، تنها رستاخیز اجزای اصلی یا نفس مجرد به همراه اجزای اصلی است. علامه به همین وسیله شبهه آکل و ماکول را جواب می‌دهد و می‌گوید: هر مکلفی اجزای اصلی‌ای دارد که ممکن نیست که جزء اصلی شخص دیگری شود، بلکه اگر غذای کسی شود، از اجزای زاید او می‌شود و وقتی رستاخیز شود، همان طور که در ابتدا بوده اجزای اصلی می‌گردد و این اجزاء از اول عمر تا آخر عمر باقی خواهد بود (طوسی، ۱۴۱۶، ص ۴۰۶).

این بیان، نوع مناسب تری از راه حل اینواگن است و هم مسأله این همانی بدن را در فرض دوگانه‌انگاری و هم این همانی شخص را در فرض اصالت ماده جواب گو است و منافاتی با جدا بودن حقیقت نفس از بدن در فرض دوگانه‌انگاری ندارد. این نظریه برگرفته از روایاتی است که ذیلاً به برخی از آنها می‌پردازیم:

این همانی در احادیث

روایاتی در تأیید و توضیح این همانی عنصری به ترتیبی که علامه حلی بیان داشته، وجود دارد. یکی از این روایات را مرحوم کلینی و صدوق هر دو با سند معتبر نقل کرده‌اند: از امام صادق (ع) سؤال می‌شود، آیا بدن مرده از بین می‌رود؟ حضرت می‌فرمایند، بله به طوری که هیچ گوشت و استخوانی باقی نمی‌ماند، مگر طیتی که از آن خلق شده است، چون آن از بین نمی‌رود و در قبر باقی می‌ماند تا اینکه مانند خلق اول از آن خلق می‌شود (صدوق، ۱۴۱۳، ص ۲۵۱؛ کلینی، ۱۳۶۵، ص ۱۹۱).

مرحوم سید جلال الدین آشتیانی نیز از قول مرحوم علی آقا [مدرس] در رساله سبیل‌الرشاد بیانی می‌آورد که ایشان به نوعی ماده قبلی انسان را دخیل در رستاخیز می‌دانند. او معتقد است، مناسبت ذاتی بین نفوس و ابدان مانع این می‌شود که با مرگ ارتباط نفوس و بدن‌ها به طور کلی قطع شود (آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۴۸). او سپس روایاتی در تأیید کلام خود می‌آورد. یکی از آنها از امام صادق (ع) است که می‌فرمایند: ... روح در جای خود مستقر است ... و بدن تبدیل به خاک می‌شود ... و جانوران و حیوانات وحشی بدن را می‌خورند و متلاشی می‌کنند، همه این‌ها نزد کسی که کوچک‌ترین چیزی در تاریکی‌های زمین از او مخفی نمی‌ماند ... در خاک حفظ می‌شود. سپس بعد از اینکه حضرت اتفاقات هنگام رستاخیز را شرح می‌دهند، در نهایت می‌فرمایند، پس خاک هر قالبی با قالب خود جمع می‌شود و باذن خدای قادر به محل روح منتقل می‌شود و صورت‌ها به اذن مصور مانند حالت اول برمی‌گردد و روح در آن دمیده می‌شود، به طوری که وقتی کامل شد، هیچ چیزی برای او ناشناس نیست (طبرسی، ۱۴۰۳، ص ۳۵۰).

با توجه به اینکه ماده اصلی بدن انسان یا به تعبیر روایت کافی، طینت انسان، ممکن است، بسیار کم اندازه باشد، نه مشکل اشتراک مواد در بدن‌های مختلف به آن راه خواهد یافت و نه امکان به وجود آمدن چند فرد از یک شخص آنطور که در نظریه هیک مطرح شد، به وجود خواهد آمد. از طرف دیگر، این نظریه با اصول پزشکی جدید که بیان می‌دارد، بعضی از سلول‌ها تا آخر عمر در بدن ثابت می‌مانند نیز سازگار می‌نماید.

نتیجه

مسأله این همانی در معاد برای معتقدان به آن یک پرسش بنیادین و برای منکران آن یک بهانه برای انکار است. این همانی در دیدگاه‌های مختلف به نفس و بدن صورت‌های مختلفی پیدا می‌کند. دوگانه‌انگاران به دلیل آنکه نفس را جوهری جدای از بدن می‌دانند با مرگ و ازبین رفتن بدن بر خلاف نظر بدم با مشکل این همانی مواجه نیستند. اما چون معاد ادیان (دست کم اسلام) رستاخیز بدن را نیز وعده داده است، باید این همانی بدن نیز مورد توجه قرار بگیرد. جان هیک در نظریه خلق مجدد خود به دنبال گزینه‌ای است که حتی فیزیکالیست‌ها را به امکان معاد متقاعد کند. به نظر می‌رسد، اگر چه این نظریه در نوع خود دیدگاه بدیعی است، اما برای مشکل این همانی نیاز به تبیین بیش‌تری دارد. این درحالی است که دیدگاه بقای ماده اصلی مشکلات مختلف دیدگاه‌های موجود درباره نفس و بدن را حل کرده و در فرض دوگانه‌انگاری این همانی بدن و در فرض اصالت ماده این همانی انسان را تضمین می‌کند. دو نظریه خلق مجدد جان هیک و بقای ماده اصلی اینواگن که از دیدگاه‌های معاصر در فلسفه دین محسوب می‌شود، نزد عرفا و ملاصدرا (خلق مجدد) و متکلمان مسلمان از جمله خواجه نصیر و علامه حلی (بقای ماده اصلی) نیز مورد بحث بوده‌اند. مقایسه این دیدگاه‌ها با یکدیگر و تطبیق مباحث آن با دو شاخه جدید پزشکی، یعنی ژنتیک^۱ و مشابه‌سازی^۲ می‌تواند در غنا و کمال این دیدگاه‌ها مؤثر بوده و راه‌های جدیدی را در تبیین امکان معاد پیش بکشند.

1. Genetic medicine
2. Cloning medicine

منابع و مأخذ

۱. آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۰)، "شرح حال و آراء فلسفی ملاصدر"، تهران، امیرکبیر.
۲. _____ (۱۳۷۹)، "شرح بر زاد المسافر"، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳. حسینی شاهرودی، سید مرتضی؛ نوغانی، وحیده (۱۳۸۷)، "این همانی شخصی"، اندیشه دینی، شماره ۲۹، زمستان ۸۷، صص ۲۱-۴۰.
۴. حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۱)، "معاد جسمانی در حکمت متعالیه"، قم، دلیل ما.
۵. ژیلسون، اتین (۱۳۷۳)، "تقدیر تفکر فلسفی غرب"، چ چهارم، ترجمه احمد احمدی، تهران، انتشارات حکمت.
۶. سبجانی، جعفر (۱۴۲۴)، "صدرالمتألهین مؤسس الحکمه المتعالیه"، الطبعة الاولى، قم، مؤسس الامام الصادق علیه السلام.
۷. سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۱)، "اسرار الحکم"، تهران، انتشارات مولی.
۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، "مجموعه آثار"، ج ۴، ج ۵، تهران، انتشارات صدرا.
۹. شیخ صدوق (۱۴۱۳)، "من لا یحضره الفقیه"، ج ۳، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۱۰. شیرازی، صدرالمتألهین (۱۳۸۲)، "الشواهد الربوبیه"، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۱. _____ (۱۳۸۱)، "المبدا و المعاد"، ج ۲، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳)، "الاحتجاج"، ج ۲، مشهد، نشر المرتضی.
۱۳. علامه حلی (۱۴۱۶)، "کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد"، ج ۶، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۴. کلینی (۱۳۶۵)، "الکافی"، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. هیک، جان (۱۳۷۶)، "فلسفه دین"، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، انتشارات الهدی.
16. Badhem, Linda (1996), "Problems with Account of life after Death, philosophy of religion selected readings", Edited by Michael, Peterson and others, New York, Oxford University Press.
17. Bernard, Williams (1972), "Descartes rene", in: the encyclopedia of philosophy, paul Edwards, Macmillan

18. Garrett Brian (2005), "*Personal identity*", The shorter rotledge encyclopedia of philosophy, edited by craig, Edward, rotledge, London and new York.
19. Hasker, William (2005), "*afterlife*", Stanford encyclopedia of philosophy, first published, plato.stanford.edu/entries/afterlife/
20. Hick, john (1990), "*philosophy of religion*", prentice-hall, inc.
21. _____ (1996), "*Resurrection of the Person*", philosophy of religion selected readings, Edited by Michael, Peterson and others, New York, Oxford University Press.
22. shoemaker, Sydney (2003), "*Identity*", cause and mind, Oxford University Press.
23. _____ (1999), "*dictionary of philosophy*", edited by Robert, audi, Cambridge University Press.